

شکست های پیپی نیروهای چپ

چرا چپگرایی در امریکای لاتین دچار مشکل شده؟

نوشته: RENAUD LAMBERT*

برگردان: منوچهر مرزبانیان

شکست بی امان در ونزوئلا، چرخش به راست در آرژانتین، بحران اقتصادی و سیاسی در برزیل، تظاهرات خیابانی در اکواتور: چپگرایان در آمریکای لاتین به زحمت افتاده اند. ترفندهای واشنگتن کافی نیست که تا یگانه توضیحی بر از نفس افتادن نحله چپ باشد. از کارائیب تا "سرزمین آتش"، نیروهای ترقیخواه باز خود را رو در روی ابلیس های کهنه پیشین می یابند.

در حاشیه بزرگرایی که به مرکز شهر می پیوندد، دیوار نوشته عظیمی چشم ها را به سوی خویش می کشد: «به ما چه که هزینه بحران بانکداران را بپردازیم؟» دیدن چنین شعاری که از چندین سال پیش، در اغلب پایتخت های اروپائی امر معمول و پیش پا افتاده ای بوده است در اینجا بیشتر به شگفتی می اندازد. ما در "ریو دو ژانیرو" هستیم همان جایی که دو سال پیش سرمستی جشن و پایکوبی در اوج بود.

در ماه مارس ۲۰۱۳، در همین جا، جاده دو خطه انگار ناچار به قیقاچ از میان جنگل سربرکشیده ای از جراثقال ها می گذشت. حال و هوای عمومی این کشور الهام بخش روی جلد چشمگیر هفته نامه بریتانیائی "اکنومیست" گردیده بود: درقلب آشوب مالی، بر پس زمینه ای مه آلود، پیکره مسیح منجی بر فراز قله "کورکووادو" بال بر گشوده بود. این هفته نامه آنوقت با اختصاص پانزده صفحه به «زیباترین موفقیت آمریکای لاتین» اعلام می داشت که «برزیل» به پرواز در آمده» (۱۴ ژانویه ۲۰۰۹). آنروزها، چپگرایان اروپائی که توان بهره گرفتن از درهم شکستن نظام سرمایه داری لیبرال را در خویش نمی یافتند چشم به آنسوی اقیانوس اطلس دوخته بودند، تا دلائلی بر امیدواری بجویند. مگر جشن و شادمانی موفقیت های «آزمایشگاه آمریکای لاتین»، با پایکوبی به ضرباهنگ رقص "سامبای"

برزیلی، "مورنادا"ی بولیویائی، "پاسیلو"ی اکواتوری یا "جوروپو"ی ونزوئلای، رویای نوبت پیروزی در دیگر جاها را در سر نمی پروراندند؟

اما به دنبال کندی چرخش اقتصاد بین الملل که به ویژه بر اقتصادهای شبه قاره اثر گذاشته، این چشم انداز تیره و تار گردیده است. به یاد آوریم. روز ۶ نوامبر ۲۰۱۳، "رفائل کورئا" رئیس جمهور اکواتور در کنفرانسی در دانشگاه "سوربن" پاریس طی دادخواستی بی امان دق دلی از لیبرالیسم در می آورد. یک سال بعد هم توافقنامه داد و ستد آزاد با اتحادیه اروپا را امضا کرد (افزوده «خیانت» را در پایان متن بخوانید). در ونزوئلا، «انقلاب بولیواری» به رغم مشکلات پیش رو، همواره عزم راسخ خویش را برای بهبود اوضاع زندگی مردم به نمایش می گذاشت. روز ۲۶ ژانویه ۲۰۱۵، سند کمیسیون بسیار بی طرف اقتصادی برای آمریکای لاتین و حوزه کارائیب اعلام کرده بود که میان سال های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ میزان فقر در این کشور از ۲۵/۴٪ جمعیت به ۳۲/۱٪ رسیده (۱).

طی کارزار انتخاباتی اکتبر ۲۰۱۴ در برزیل خانم "دیلما روسف" هنگام گفتگوئی تلویزیونی به پاسخ دندان شکنی برآمد که در اذهان نقش بست. این نامزد دور دوم زمامداری خود، رقیبش "آئه سیو نهوس" از حزب راستگرای سوسیال دموکراسی را نکوهش کرد که دنبال قصابی خدمات عمومی است: «یگانه چیزی که شما بلدید، بریدن است و بریدن و بریدن!» (۱۴ اکتبر ۲۰۱۴). کمتر از یک سال بعد، او خواستار «داروی تلخ» ریاضت بود و حتی سر و ته برنامه های رفاهی را می زد که با اینحال خود او قول داده بود که از آن دفاع خواهد کرد ("او استادو"ی "سان پائلو"، ۹ سپتامبر ۲۰۱۵).

در حینی که کوبا نماد نبرد با امپریالیسم در منطقه، «شورای داد و ستد»ی را برای همکاری با اتاق بازرگانی ایالات متحده می گشود، در ماه نوامبر ۲۰۱۵، پیروان راه و رسم "پرون" در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری آرژانتین شکست خوردند. یک ماه پیش از آن، اردوگاه پیروان "چاوز" در انتخابات قوه قانونگذاری ونزوئلا شکست خورد. در برزیل و اکواتور بسیج های خیابانی مصر را خواستار استعفای دولت هائی هستند که به لطف جنبش های نیرومند اجتماعی سرکار آمده اند.

هر بار که یک حزب چپگرا به قدرت می رسد، دچار شکنندگی می شود

به چشم آقای «گیلهرم بولس» رهبر جنبش کارگران بی خان و مان، «آمریکای لاتین تا دیروز منبع الهام چپگرایان اروپائی بود. از وقتی که در اینجا هم همان سیاست های ریاضتی را به کار می بندند، عکس آن پیش آمده است». پیش از آنکه زیر لبی زمزمه کند: «در اینجا کسان بسیاری لزوم ایجاد یک «پودموس» برزیلی را پیش می کشند.» حزب اسپانیائی «پودموس» که با چشم انداز برخورداری اروپا از موفقیت های نیروهای چپ آمریکای لاتین تأسیس شد، آیا اکنون بناست خود الگوی منطقه ای گردد که الهام بخشش بود؟ گاه ترقی خواهان این احساس را القا می کنند که راه را گم کرده اند.

آیا محکوم به آنیم که با بجان خریدن بیم درجا زدن، امید بردمیدن شعله های آرزو را در جائی از جهان از خود برانیم؟ شاید، اگر باور کنیم که با افشاگری وردگونه خیانت و رنگ عوض کردن، بُن کاوی دشواری های چپگرایان زمامدار را به آخر برده ایم. ورنه، درست وقتی که همین چپ برای ثبت پیروزی های جدید به زحمت افتاده است، خاصیت «آزمایشگاه آمریکای لاتین» — که ما به تفصیل در ستون های نشریه خود به تجزیه و تحلیل آن پرداخته ایم — از میان بر نخواهد خاست. وسوسه درک تنش هائی که این قاره را در می نوردد، می تواند به سهم خود درس های آموزنده ای هم در برداشته باشد.

به پاسخ بر خواهند آمد که خیر، اندیشیدنی نیست. سرگذشت ها، رهبران، طرح های سیاسی کشورهای منطقه هیچکدام به یکدیگر نمی مانند. چگونه می توان برزیل دوران زمامداری آقای «لوئیس اینیاتسیو لولا دا سیلوا» با دغدغه راضی نگهداشتن هم بانکداران وهم فقرا به یک اندازه و ونزوئلای دوران زمامداری «اوگو چاوز» مصمم به ساختار «سوسیالیسمی درخور قرن بیست و یکم» را با هم مقایسه کرد؟ ابراز مخالفتی چنین پر بیراه هم نیست. اما از دشت های مرتفع سلسله جبال «آند» بولیوی تا فرانسه سال ۱۹۸۱ [*]، از کارائیب ونزوئلای تا ایالات متحده عصر «نیو دیل» [*]، نیروهای چپ اغلب اوقات با مصائب مشابهی رو در رو بوده اند.

به تازگی آقای «لولا دا سیلوا» نظر داده که «هربار که حزبی چپ گرا به قدرت می رسد خود را شکننده می سازد (۲)». در سنجش با انتخاب مسیری که به دست گرفتن اسلحه می انجامد، راهکار صندوق رأی مزایای چشمگیری در بر دارد، پیش از همه بسیار محتمل است که با گام برداشتن در این راه پیش از حدوث انقلاب، به قتل نرسید، به زندان نیافتاد، شکنجه ندید. اما با اینهمه گزینش این مسیر برخی تنگناها را هم در بر دارد.

«حزب کارگران» خانم «روسف» و آقای «لولا دا سیلوا»، گذشته از آنکه می بایستی کادرهایی به دولت و وزارتخانه های مختلفی عرضه دارند که از سال ۲۰۰۳ لگام آنها را به دست گرفته، حکومت های محلی نیز نیروهایش را به سوی خود کشیده اند. این حزب که در سال ۲۰۰۰، گروه کارمندی را برای اداره ۱۸۷ شهرداری عرضه می کرد، در سال ۲۰۰۸ تعداد آنها را به ۵۵۹ گروه رساند یعنی کمابیش سه برابر بیشتر. البته این حزب کنشگران جدیدی را هم به خود جذب می کند، اما بر بستری که به گلایه آقای «والتر پومار» از «حزب کارگران» برزیل، «رفته رفته با تمرکز حول مسائل عملی پویش آموزش و تربیت کادرها از نفس افتاده است: چگونه می تواند وظیفه ای را که بر دوش دارد به جا آورد؟ چگونه می تواند قانون وضع کند؟ چگونه می تواند سیاست هائی را به آگاهی برساند که بر عموم مردم اثر می گذارد (۳)؟» به زعم آقای «مارکو اوره لیو گارسیا»، رایزن ویژه رئیس جمهور برزیل در امور بین المللی، برآمدش اینست که «ما تماس با جامعه را از دست داده، از تأمل و اندیشه بازمانده و اداره جاتی شده ایم (۴)». خلاصه کنیم، دیگر بسیج کردن مردم، مشخصاً طبقه جوان مطالبه گری که نبردهای بزرگ «حزب کارگران» را پیش از رسیدن به قدرت به چشم ندیده، از وی ساخته نیست.

«رافائل کورثا» رئیس جمهور اکواتور، درست همانند «آلوارو گارسیا لینی» را «معاون رئیس جمهور بولیوی خود این مشکل را از نظر دور نداشته است (مقاله «لینی» را، «هفت درسی که چپگرایان باید بیاموزند» را در همین شماره بخوانید). هنگامی که راستگرایان پا تکی را تدارک می دیدند، «کورثا» به «ریکاردو پاتینیو» وزیر خارجه — و یکی از نزدیکانش — مأموریت «تقویت پایگاه مردمی» «*Alianza Pais*»، جنبش خود را واگذار کرده بود. هدف این مأموریت: «در وضعیتی باشیم که بتوانیم ظرف دوساعت میدان بزرگ»، محل وسیع تجمع در پایتخت اکواتور، را «پر کنیم»، (*El Universo*، ۱۶ ژوئیه ۲۰۱۵).

با اینحال، مبارزان جنبش های اجتماعی وقتی ایفای نقش تسمه انتقال قدرت را آسانتر می پذیرند که زمامداران انتقادات آنها را برتابند؛ مکانیسمی که آقای «کورثا» هیچ نشانه ای از آنرا تاکنون بروز نداده است. نمونه آن: در ماه اکتبر ۲۰۱۳، گروهی از نمایندگان وابسته به «*Alianza Pais*»، پشتگرم به حمایت بسیاری از کنشگران حزبی، خواستند تا مجوز سقط جنین را در نص مجموعه جدید قوانین جزائی بگنجانند. رئیس جمهور که مخالف این ایده بود بی درنگ اعلام داشت که: «اگر این نوع خیانت ها و رفتارهای عهد شکنانه استمرار یابد (...). استعفاى خود را تقدیم خواهیم کرد». نمایندگان از طرحی که در نظر داشتند دست کشیدند.

تثبیت شدن در نهادها، علاوه بر اینکه رهبران سیاسی را از پایگاه اجتماعی خود دور می سازد، میان همین رهبران هم تفرقه می اندازد. در بهار سال ۲۰۱۴، «استیو النر»، متخصص علوم سیاسی، وزنه برگزیدگان را در صحن حزب سوسیالیست ونزوئلا نکوهش می کرد: «هفت معاون رئیس حزب که مناطق مختلفی را نمایندگی می کنند، فرمانداران یا اعضای کابینه «نیکولاس مادورا» رئیس جمهورند (۶)». برخلاف آنچه هنگام نخستین کنگره، در سال ۲۰۰۹، پیش آمد، نمایندگان سال ۲۰۱۴ را کنشگران برنگزیدند، بلکه از جمع فرمانداران، شهرداران و نمایندگان بودند.

پدیده مشابهی اندکی به سمت جنوب. «راینالدو گونسالوس» استاد اقتصاد مشاهده کرده که، «حیات درونی «حزب کارگران» پیش از رسیدن به قدرت نمودار مخالفت میان جریان های مختلف و تجزیه و تحلیل های راهبردی آنها بود. از آن هنگام برگزیدگان به قدرت دست یافته اند (۷)». چیزی که هست چنانکه آقای «آرتور هنریک»، رئیس پیشین مهم ترین سازمان سندیکائی برزیل با ما در میان می گذاشت، بر دوش گرفتن وظائف، گاه مبارزان را عوض می کند: «آنها به نام «ملاحظات اداره کشور»، شرح می دهند که حالا دیگر نمی توانیم فلان کار را بکنیم، نمی توانیم بیسار کار را بکنیم...» وقتی تاکتیک — یعنی انگاشتن انتخابات چون مرحله ای به سوی تغییر جهان — به استراتژی — یعنی سازگار کردن اعتقادات خویش با هدف انتخاباتی — تغییر ماهیت می دهد، تار و پود بلندپروازی سیاسی نیز از هم می گسلد. حتی پیش می آید که این بلندپروازی دیگر زمین گیر شود: آقای «ژان تیبیل» یکی از همین کنشگران حزب با گفتن اینکه اکنون، «حزب کارگران» مانعی بیش است تا حربه ای برنده (۸)» قال قضیه را کند. آیا او همچنان به همین نتیجه می رسید اگر تشکل وی را برای تبدیل نظام سیاسی برزیل به کار می گماردند تا «پایه های دموکراسی را بگستراند»؟ اما این تشکل چنین خیالی را در سر ندارد و ناگزیر از در افتادن با قدرت پول، فساد، لابی گری ... روی برتافته است.

اما دشواری های مسیر دموکراتیک به سوی سوسیالیسم تنها به آثار کجتاب اعمال قدرت محدود نمی شود. بلکه متضمن تعیین این مهم نیز هست که به کدام دسته از انتخاب کنندگان امید باید بست. در کشورهایی که دیکتاتوری ها تشکیلات کمونیستی را سرکوب کرده اند، لیبرالیسم نو دژهای نادر کارگری را از هم پاشیده اند و رسانه ها به دست بخش خصوصی افتاده اند، حال و هوای اجتماع برای پذیرش مرامی چپگرا مساعد تر از دیگر جاها نیست. آرزوی برپا کردن پایگاه انتخاباتی برخوردار از اکثریت، انحصارا با امید بستن به جناح های تندرو جمعیت — در حال حاضر ... — به منزله دنبال کردن خیالی واهی؛ و روی برتافتن از آنهم، گشودن لای دری به روی عمل گرایی، بدون آنکه همواره توان دانست بیم چهار تاق باز شدن آن تا کجاست.

چه وقت از حکومت با راستگرایان دست می‌کشند، چه وقت حکومت کردن به نفع وی آغاز می‌گردد

همپیمانی‌ها نخست در صحن اردوگاه ترقی خواهان روی می‌دهد. «چاوز» و آقای «کورتا» هیچکدام از درون تشکل‌های سیاسی موجود سر بر نداشتند. آندو را جنبش‌های ناهمگونی بر بستر بحران سیاسی به قدرت رساندند که انسجام آنها کمتر بر سازگاری واقعی تکیه داشت تا باور به اینکه بازگشت به یک دموکراسی راستین شرط ناگزیر تحقق بلندپروازی‌های هریک از اجزاء ائتلاف است. قوانین اساسی جدیدی که در گرماگرم قدرت یابی چپگرایان در ونزوئلا و اکواتور یا بولیوی نوشتند گاه بازتاب همین ابهام اند. و تلویحا خبر از برخی سرخوردگی‌های پیش رو — مانند مسئله حفاظت از «مام زمین» — می‌دادند.

سازش‌هایی بیرون از حلقه نیروهای برساننده گرایش چپ، می‌باید موقتی باقی‌مانند و به عقیده «آلوارو گارسیا لینیه را»، معاون رئیس‌جمهور بولیوی، پای از چهارچوب «برآوردن بخشی از نیازهای مخالفان و رقیبان (۹)» بیرون نگذارند. می‌توان نه با همه راستگرایان، بلکه با برخی از بخش‌هایی پیمان بست که جناح راست به طور مرسوم خود را نماینده آنان بر می‌شمارد: بخشی از طبقات متوسط، اقلیتی از کارفرمایان. «حزب کارگران» برزیل با قبول همکاری در صحن نهادهایی که بیش از بولیوی قوه مجریه را به دست و پاگیرترین تنگناها در می‌اندارند، «گام در قلمروی بی‌بازگشت» گذاشته است. این حزب هنگام تأسیس در سال ۱۹۸۰، بر خود می‌بالید که هیچیک از اربابان را در صحن خود نپذیرفته؛ در سال ۲۰۰۲ با «جوزه النکار»، رئیس یک بنگاه اقتصادی انجیلی همپیمان شد تا انتخابات ریاست‌جمهوری را ببرد، و با بخش‌های مختلف محافظه‌کاران عهد بست تا دولت را تشکیل دهد.

مرز بسیار روشنی میان سازش و زد و بند نیست، آمیزه رنگ‌هاست، که هرکس بسته به اینکه خدمتگزاری در صحن دولت یا کنشگر جنبش‌های اجتماعی باشد، آنرا سایه دیگرگونه‌ای می‌بیند. چه وقت از حکمرانی با راستگرایان دست می‌کشند و چه وقت به خدمت آنها در می‌آیند؟ مثلا در برزیل، خانم «روسف» همین تازگی‌ها نقشه راه رقبای سیاسی خود را برگرفته آرمان‌ها را از آنرو با شتابی فزاینده یکی پس از دیگری وامی‌نهند، که با پیروزی در انتخابات فشارها از میان برنمی‌خیزد: برزیلی‌ها هر دو سال یکبار رأی می‌دهند، زمامداران هنوز از یک کارزار انتخاباتی بیرون نیامده، شتابزده به چرخه انتخابات بعدی رانده می‌شوند.

کارمند بلند پایه‌ای از اهالی اکواتور می‌گفت، «به ما سرکوفت می‌زنند که «دموکرات‌های واقعی» نیستیم، اما از سال ۲۰۰۷ در ده انتخابات برنده بوده ایم، یعنی یک پیروزی در هر سال. لکن روزشمار انتخابات همان تقویم سیاسی

نیست و باید اعتراف کنم که گهگاه ترجیح می‌دادیم که به جای کشیده شدن به کارزار انتخاباتی، همت مان را در راه انجام برنامه خود می‌گماشتیم.» یکی از محاسن دموکراسی، چالش اصلی آن نیز هست: قدرتی که دائم دستخوش خطر فروریزی باشد، ناگزیر پایدار باقی نمی‌ماند؛ و اگر باندازه کافی محافظه کار باشد، مخالفان می‌توانند [برای به لرزه درآوردن پایه‌های مسندش] به حمایت رسانه‌های خصوصی و دار و دسته کارفرمایان امید بندند. هنگامی که اوضاع و احوال اقتصادی مانع از آن باشد که چپ‌گرایان به گفتارهای امید بخش زبان بکشایند، راست‌گرایان خطا نکرده و این گفتمان را از آن خود می‌کنند.

این راست‌گرایان که اهمیت مسائل اجتماعی را بین مردم خوب سنجیده‌اند، اکنون خود را چون پیشگامانی نو بزرگ می‌کنند. نزدیک به دو سال پیش آقای "هنریک کاپریلس"، نماینده راست‌گرایان ونزوئلایی که بیش از همپیمانان کودتاچی خود نکته سنج است، اعتقادات نو گروانه خود را در روزنامه لوموند به نمایش گذاشته بود. این فرزند خانواده ای آبرودار که در کودتای (شکست خورده) سال ۲۰۰۲ برای براندازی "چاوز" مشارکت داشت، آنگاه با نمایاندن خویش چون کسی که «از نخله راست‌گرایان دور است» به دست و دلبازی اعلام می‌داشت که: «کلید تغییر در "محله هائی" نهفته است "که مردم کوچه و بازار در آند»؛ ناگزیر بایستی «به روش‌های سنتی مبارزه بازگشت: تماس مستقیم، از این در به آن در سرزدن، به تجمعات محله‌ها رفتن، پشتکاری مثل مورچه‌ها داشتن» (۳ آوریل ۲۰۱۴).

دشواری اضافی وقتی است که چپ‌گرایان خود را به قضاوت رأی دهندگان وا می‌گذارند: با برگیری کلمات آقای "گارسیا لینیہ را"، فقط در محافل محافظه کاران نیست که تجسم مخالفانی را می‌توان یافت که باید بخشی از نیازهایشان را برآورد. بلکه تبلور آنرا در مراوداتی نیز می‌باید جست که هرکس با جامعه مصرف، حتی در میان چپ‌گرایان دارد. وقتی از "خوزه «په په» موئیکا" رئیس جمهور پیشین اروگوئه پرسیدند که به چه دلائلی در مسیر تبدیل کشورش بیشتر نرفته، پاسخ داده بود: «چون مردم "آی فون" می‌خواهند! (۱۰)» فقیر بودن دال بر انقلابی بودن نیست. و تازه همه انقلابیون هم رویای مجامع عمومی تب زده را در سر نمی‌پروراندند.

«حالا که دیگر فقیر نیستیم، به دست راستی‌ها رأی می‌دهم»

بدینسان پیش می‌آید که بهبود سطح زندگی، دست‌آورد اصلی چپ‌گرایان آمریکای لاتین همراه با تقویت دموکراسی، راه دست برخی چرخش‌ها باشد. در آستانه نخستین دور انتخابات ریاست جمهوری آرژانتین در ماه اکتبر ۲۰۱۵،

شبکه های ترقیخواه اجتماعی نموداری را با عنوان «ادوار اقتصادی آرژانتین» به نمایش گذاشته بودند. این نگاره مراحل مختلف پوشش مدوری را نشان می داد. ۱. «راستگرایان طبقات متوسط را خاکسترنشین می کنند»؛ ۲. «طبقات متوسط در تنگدستی به نفع دولتی مردمی رأی می دهند»؛ ۳. «این دولت وقتی برگزیده شد گذران زندگی طبقات متوسط را بهبود می بخشد»؛ ۴. «طبقات متوسط می انگارند که جزو جرگه سالاران گردیده اند و به راستگرایان رأی می دهند». و این دور باطل همواره به نقطه عزیمت باز می گردد.

این پدیده فقط لایه های میانه حال مردم را در بر نمی گیرد. وقتی از «آرماندو بوئیتو» استاد دانشگاه در باره افول ظرفیت های بسیج جنبش رعایای بدون زمین در برزیل پرسیدیم، مطلب را اینگونه شکافت: سیاست های هرچند کمرنگ «حزب کارگران»، بخشی از جنبش را به روستائیان خوش نشین مبدل کرده است. از وقتی که آنها به غیر از زنجیرهای خود چیزهای دیگری هم دارند که از دست بدهند، تندروی آنها فرو نشسته. آیا رویای «جامعه مالکان» که محافظه کاران ترویج می کنند، بر پایه های دیگری تکیه دارد؟

برای زادن «انسان نو»، دلخواه «ارنستو «چه» گوارا»، کافی نیست که آرزوی پیش آمدنش را، از جمله در کوبا، در دل داشت. اما برخی سیاست ها شاید کار را آسان نکنند. آقای «لوئیس آرسه کاتاکورا» رئیس بانک مرکزی بولیوی در چند دولت محافظه کار پیشین و وزیر کنونی اقتصاد آن کشور خشنود بود که: «در بولیوی حالا هرکسی از امکان ثروتمند شدن برخوردار است». چه جای تعجب؟ چنین طنینی، به سبک «فرانسوا گیزو» [۱۸۷۴-۱۷۸۷] یکی از متفکران لیبرال ها و محافظه کاران دوران احیاء سلطنت [در فرانسه]، پیدائی بورژوازی بومی نوی را تسهیل می کند که لزوماً ترقیخواه تر از بورژوازی کهنه ای نیست که یکی از وابستگانش «انقلاب» را به این عبارت خلاصه می کرد: «من پول دارم، می توانم هرچه دلم بخواهد بکنم.» (۱۱)

گرچه «پویش بولیواری» توان خود را در انگیزش حساسیت مردم به سیاست نمایانده است (مقاله «یولتی برانچو» و «ژولین روباتیه»، «انقلاب بولیواری در ونزوئلا» را در همین شماره بخوانید)، باز بخشی از پایگاه اجتماعی آن به وسوسه روی گرداندن از آن افتاده. آقای «هکتور میگل موئیکا ریکاردو» سفیر ونزوئلا در پاریس داستانی را روایت می کرد. در آستانه انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۳، به زن جوانی از ساکنان محله فقیر نشینی برخوردی که به چشمش جزو کسانی می آمده که بیش از دیگران از سیاست های بلندپروازنه دولت در توزیع مجدد بهره برده بود. آن زن گفته که «بیشتر، در فقر و تنگدستی به سر می بردم. به لطف «چاوز» از آن وضع رهیدم». سپس چون امری بدیهی افزوده بود: «حالا که دیگر فقیر نیستم، به مخالفان دولت رأی می دهم».

با این حال آیا باید نتیجه گرفت که بهبود اوضاع زندگی به طور خودکار به دور ساختن بهره‌مندان از نحله چپ می‌انجامد؟ آقای «پومار» در مخالفت می‌گوید: «به چند شیوه می‌توان اوضاع زندگی مردم را بهبود بخشید. کاری که ما در برزیل کردیم، بر مصرف افزودیم، که تسلیم مردم به منطق بازار را بیشتر کرد.» بدینسان، «حزب کارگران» برزیل به تنگدست‌ترین لایه‌های اجتماع فرصت داد تا فرزندان خود را در مدرسه‌های خصوصی بگذارند، به بخش پزشکی سودآور دسترسی یابند، گذران دوران بازنشستگی خود را با انباشت سرمایه تضمین کنند. «به این شیوه نیست که پرورش وجدان سیاسی میسر می‌گردد. شاید مؤثرتر می‌بود اگر خدمات دولتی را برپا می‌ساختیم. اما برای تحقق آن می‌بایستی بر مالیات‌ها می‌افزودیم، و از اینرو به مقابله با بورژوازی برمی‌آمدیم. مسیری که با راهبرد مصالحه و آشتی که «لولا» پیش گرفته بود و سپس «دیلما» دنبال کرد، سازگاری نمی‌داشت...»

بر بستر کند شدن فعالیت‌های اقتصادی، مسیر مصالحه به بن‌بست راه می‌برد. هیچیک از دولت‌های ترقیخواه آمریکای لاتین نتوانسته است که شالوده تولیدی کشور را تغییر دهد (افزوده «خیانت» را در پایان متن بخوانید): آنها با اتکا به صادرات مواد اولیه دستخوش گردبادهای بین‌المللی هستند. و موفقیت بیشتری هم در زمینه مالیات به دست نیاورده‌اند. هنگامی که رانت فرومی‌ریزد، وقتی اقتصاد دچار رکود می‌شود (یا پس می‌رود)، وجوه در دسترس برای توزیع مجدد، مثل برفی در آفتاب تموز آب می‌شوند. دیگر بدون رنجاندن قدرتمندان کاستن از رنج ضعیفان ممکن نیست. چیزی که هست، برای مقابله با منافع قدرتمندان، بهتر آنست که به بسیج ضعیفان امیدوار بود. پس از یک دوران دوری، آیا رهبران ترقیخواه خواهند توانست با جنبش‌های اجتماعی همگام شوند؟ و آیا این جنبش‌های اجتماعی قادر خواهند بود باز جوانه‌های امید را در دلها برویانند؟

* سال پیروزی حزب سوسیالیست فرانسه در انتخابات ریاست جمهوری.

** *New Deal*. زنجیره‌ای از تدابیر اقتصادی برپایه سه مؤلفه «تسکین آثار رکود، بازیافت ساز و کار نظام اقتصادی و انجام اصلاحات»، که در سال‌های ۱۹۳۴-۱۹۳۳، در دوره اول زمامداری «فرانکلین دلانو روزولت» به قصد رفع آثار بحران بزرگ ایالات متحده به کار بستند.

پی نوشت:

۱- به گزارش "کاراکاس"، میزان فقر در نیمه اول سال ۲۰۱۵ کاهش یافته بود.

۲- همایش در مؤسسه "لولا"، ۵ اکتبر ۲۰۱۵، "سان پائولو".

۳- "والتر پومار"، «تا دیگر ترسی از باختن نداشته باشیم»، پرونده «مدرسه دستخوش آتش»، *Manière de voir*، شماره ۱۳۱، اکتبر- نوامبر ۲۰۱۳، (<http://www.monde-diplomatique.fr/mav/131/POMAR/51505>).

۴- مصاحبه با *Brasileiros*، "سان پائولو"، ۹ ژوئن ۲۰۱۵.

۵- «رافائل کورئا» به تهدید روی آورد که اگر کنگره مجازات سقط جنین را لغو کند، استعفا خواهد کرد»، ۱۱ اکتبر ۲۰۱۳، www.infobae.com.

۶- "استیو النر"، «ونزوئلا: هواداران "چاوز" در باره سرعت مراحل تغییر بحث می کنند»، گزارش "کنگره آمریکای شمالی در باره کشورهای قاره آمریکا"، جلد ۴۷، شماره ۱، نیویورک، بهار ۲۰۱۴.

۷- مصاحبه با «IHU Online»، ۲۷ اوت ۲۰۱۵.

۸- "آلانا مورائس" و "ژان تیل"، «پایان جشن در برزیل؟»، *Nueva Sociedad* شماره ۲۵۹، "بوئنوس آیرس"، سپتامبر- اکتبر ۲۰۱۵.

۹- مقاله "آلوارو گارسیا لینیه را"، «بولیوی، "چهار تناقض در انقلاب ما"»، را در شماره ماه سپتامبر ۲۰۱۱ لوموند دیپلماتیک بخوانید.

۱۰- این حکایت را "آمدور فرناندز- ساواتر" نقل کرد، که در اینجا از او تشکر می کنیم.

۱۱- این دو گفتاورد را از روزنامه "فاینانشال تایمز"، ۴ دسامبر ۲۰۱۴ بیرون کشیده ایم.

پانزده سال سروری

- ° دسامبر ۱۹۹۸. انتخاب "اوگو چاوز" در ونزوئلا.
- ° ژوئیه ۲۰۰۰. "چاوز" در انتخاباتی مجدداً برگزیده شد که طی آن تعهد کرد، خواسته‌ی فراندمی را برآورد که در ماه آوریل ۱۹۹۹ با پیشنهاد برپائی یک مجلس مؤسسان برگزار گردیده بود.
- ° اکتبر ۲۰۰۲. انتخاب آقای "لوئیز اینیاتسیو لولا دا سیلوا" در برزیل.
- ° مه ۲۰۰۳. انتخاب آقای "نستور کرشنر" در آرژانتین.
- ° دسامبر ۲۰۰۵. انتخاب آقای "اوو مورالس" در بولیوی.
- ° اکتبر ۲۰۰۶. انتخاب مجدد آقای "لولا دا سیلوا".
- ° نوامبر ۲۰۰۶. انتخاب آقای "رافائل کورئا" در اکواتور.
- ° دسامبر ۲۰۰۶. انتخاب مجدد آقای "چاوز".
- ° اکتبر ۲۰۰۶. انتخاب خانم "کریستینا فرناندز دو کرشنر" همسر "نستور کرشنر" در آرژانتین.
- ° آوریل ۲۰۰۹. انتخاب مجدد آقای "کورئا".
- ° دسامبر ۲۰۰۹. انتخاب مجدد آقای "نستور مورالس".
- ° اکتبر ۲۰۱۰. انتخاب خانم "دیلماروسف" در برزیل.
- ° اکتبر ۲۰۱۱. انتخاب مجدد خانم "فرناندز دو کرشنر" در آرژانتین.
- ° اکتبر ۲۰۱۲. انتخاب مجدد "چاوز".
- ° فوریه ۲۰۱۳. انتخاب مجدد آقای "کورئا".
- ° آوریل ۲۰۱۳. انتخاب آقای "نیکلاس مادورا" در ونزوئلا.
- ° اکتبر ۲۰۱۴. انتخاب مجدد خانم "دیلماروسف" و آقای "مورالس".

خیانت؟

«منطقی که بر آنست که داد و ستد آزاد به نفع همه تمام می شود، یا دروغ است و یا حرفی از سر نادانی که بیش از آنکه از علم سرچشمه گیرد، از ایمانی مذهب وار بر می خیزد.» آقای «رافائل کورتا» در سال ۲۰۰۶، وقتی نامزد ریاست جمهوری اکواتور بود، رک و راست می گفت که هرگز توافقنامه داد و ستد آزاد را امضا نخواهد کرد. هشت سال بعد، در روز ۱۲ دسامبر ۲۰۱۴، دولت او یکی از این اسناد را با اتحادیه اروپا پاراف کرد. رنگ عوض کردن؟ بی تردید. اما خیانت؟

در نیمه شب ۳۱ دسامبر ۲۰۱۴ توافقنامه ای که «کیتو» را مجاز می داشت از سیستم عمومی تعرفه های ترجیحی اتحادیه اروپا بهره گیرد منقضی می شد. این تسهیلات کاهش موانع گمرکی نزدیک به ۶ هزار و ۵۰۰ فرآورده آن کشور را در بر می گرفت، یعنی ۶۰٪ ارزش صادرات اکواتور به اروپا (از مجموع ۲/۵ میلیارد یورو در سال ۲۰۱۳).

موز از جمله این فرآورده ها و ۳۰٪ صادرات این کشور به اروپاست؛ اما جزو صادرات کلمبیا و پرو نیز به شمار می آید. این دو کشور توافقنامه ای را در سال ۲۰۱۲ به منظور داد و ستد آزاد با اتحادیه اروپا امضا کردند که به شیوه سخاوتمندانه تری از سیستم عمومی تعرفه های ترجیحی، به کاهش موانع گمرکی می انجامید که اتحادیه به صادرات آنها تحمیل می کرد. ترتیبات تازه خبر از فاجعه ای برای اکواتور می داد که در سال ۲۰۱۳ فروش موزش به خارج از کشور ۲۵٪ کم شده بود؛ مظنه ای از آنچه قرار بود در پی آید، زیرا توافقنامه داد و ستد آزاد در نظر دارد که رفته رفته تا سال ۲۰۲۰ از حقوق گمرکی موزهای کلمبیا و پرو تا سقف ۷۵ یورو در هر تن بکاهد (در سنجش با ۱۱۴ یورو برای اکواتور).

پرزیدنت «کورتا» نخست از گزینش میان اعتقادات خود و موز روی برتافت. در حالی که «بروکسل» به وی پیشنهاد می کرد که نظیر همان توافقنامه ای را امضا کند که «بوگوتا» و «لیما» هم پذیرفته بودند، او کوشیده بود تا درباره چند و چون آن به مذاکره بنشیند. تکاپوئی بی حاصل: اتحادیه اروپا همچون اکراه از مذاکره با «الکسیس سیرا» نخست وزیر یونان، روی خوشی هم به تقاضای «کورتا» نشان نداد. موافقتنامه پیشنهادی را می بایستی یکجا پذیرفت یا از آن چشم پوشید. چنانکه یکی از مسئولان اروپائی هنگام مذاکرات به مخاطبان اکواتوری خود یادآور شده بود، با کنار نهادن «کیتو» از سیستم تعرفه های ترجیحی، «چاره دیگری برای این کشور جز امضای توافقنامه داد و ستد آزاد نمانده بود، مگر آنکه بخواهد به انزوا کشیده شود.» (ال دیاریو، ۸ نوامبر ۲۰۱۴).

می دانستیم که دشوار بتوان سوسیالیسم را «تنها در یک کشور» برپا داشت. مقاومت در برابر داد و ستد آزاد در
اقیانوسی از نظام های لیبرال هم موضوعی همانقدر حساس است... اعتقاد یا موز؟ موز برنده شد.

... پس هستم

«گابریل روزالس»؛ شاعر آرژانتینی در سال ۲۰۰۱ هنگام ناتوانی «بوئنوس ایرس» در باز پرداخت وام هایش که بحران بی سابقه ای را در کشور برانگیخت، ۲۱ سال داشت.

برای خانم آموزگار سیکل اول که گوشم را می پیچاند،

برای شش های سیاه شده پدر بزرگم

معدنچی،

برای کبد پوسیده عموهای

ساکن روستایم

برای عموی دیگرم که «*milicos*» ها (۱) به زندان انداختند

در دوران دیکتاتوری،

از آنرو که ناچار دهکده ام را که مدرسه ای در آن نبود ترک گفتم،

برای مادر پیرم که با صدقه اجتماعی که می گیرد آخر ماه های دشواری را می گذراند،

برای «Poxirran» ی (۲) که در کنج خیابان، چپانده در گودی دستان کوچک پسرک ۱۰ ساله ای یافتم،

برای سیلاب در محله ام.

از آنرو که پیشترها رفیق عیسی فقیری بودم که در طویله ای زاده شد،

برای مریم های مقدس محله

که پیش از آنکه زن شوند، پنج بچه زائیده اند،

برای رفیقان کنج خیابانم که کاری پیدا نمی کنند و خوشی را جز در شراب و مخدرات نمی یابند،

برای دوران پیری آس و پاس پدرم،

برای کسانی که اکنون دیگر نیستند اما رنج آنان همچنان بر وجدانمان سنگینی می کند،

به دلیل اینکه آفتاب صبحگاهی را با

زنی سحرآمیز قسمت می کنم که به رویا فرو می رود و می گذارد که رویا پیروانم

و چون روزی پدر خواهیم شد و گریه های کودکم چون وعده^۱ پرنده ای خواهند بود،

برای آنهاست که

من سنگ پرتاب می کنم،

پس هستم.

• برگرفته از "Cross a la mandíbula – مستقیم حواله چانه"، گلچین شعر آرژانتین به همت Mathias de Breyne، انتشارات Nuit myrtide، لیل، ۲۰۱۱.

۱- نظامیان

۲- مارک چسبی که بسیاری از کودکان خیابانی آرژانتین دود می کنند و به دماغ می کشند

علیه افراط در بدعت

در ماه ژانویه ۲۰۱۴، "زاپانیست" های ناحیه "چیاپاس" مکزیک چند صدتن از روشنفکر بین المللی، را به جشن بیستمین سالگرد قیام خود دعوت کرده بودند. آنها قول می دادند که وقتی میهمانان پیشاپیش بپذیرند که در تلاش های روزمره سازمان: مقاومت در برابر یورش های ارتش مکزیک، نبرد برای امرار معاش، تکاپو به قصد پرهیز از بازتولید ساختارهای زورگویی دوران های پیشین، شریک شوند، هیچ پرسشی را بی پاسخ نخواهند گذاشت. در مراسم پایانی جشن، زن جوانی از اتباع ایالات متحده دستش را بالا برد: «هرچه را که من در اینجا به چشم دیدم برایم بسیار جالب بود، اما در باره یک نکته هنوز تشنه دانستم: موضع شما درباره گرایش های نامأنوس جنسی چیست؟» نماینده "زاپانیست" ها در تریبون بهت زده برجا خشکش زد (۱) ...

آیا کشورهای خطه جنوب اند که پیکارهای برخی مبارزان غربی را چندان به چیزی نمی گیرد؟ پیش آمده که ملامت ها از جهتی معکوس هم برخیزند. "ادوآردو گودیناس" روشنفکری از اهالی اوروگوئه در مقاله ای که به علاقه همکاران آمریکای لاتینی خود به پژوهش های "دیوید هاروی" مارکسیست بریتانیائی تاخته، نوعی «استعمارگری خوشایند» را نکوهیده است: تجزیه و تحلیل هائی که بریتانیائی ها به جغرافیا یا تفسیر کتاب کاپیتال مارکس اختصاص می دهند، «هیچ جائی برای "Sumak Kawsay" اکواتوری یا "Sum qamaña" بولیویائی» باقی نمی گذارد — مفاهیمی که عموماً به «زیستن در بهبودی» ترجمه کرده اند (۲).

لاجرم، در دوسوی اقیانوس اطلس به رهائی بخشی به یک شیوه نمی اندیشند. از سال ۱۹۲۸ "خوزه کارلوس ماریاتگوئی" مارکسیست، هشدار داده بود که سوسیالیسم آمریکای لاتین «نه گرته برداری و نه رونوشتی (۳)» از روایت اروپائی آن خواهد بود. از آن هنگام، مؤلف این ایده و خود ایده چنان در هم آمیخته اند که چنانچه کلمه «ماریاتگوئی» را در جستجوگر "گوگل" بجوئید، بی درنگ فهرستی از عبارت «نه گرته برداری، نه رونوشت» به زبان اسپانیائی فراهم می آید.

با اینهمه آثار این متفکر اهل پرو به همین واژه‌ها محدود نمی‌شود. عبارات دیگری، که غالباً کمتر بر می‌گیرند، مکمل تحلیل وی اند: «هر چقدر هم که سوسیالیسم مانند کاپیتالیسم در اروپا پدید آمده باشد، این مفهوم (...) نه اختصاصاً و نه به ویژه اروپائی است. جنبشی جهانی است که هیچکدام از کشورهایی که در مدار تمدن غرب می‌چرخند نمی‌توانند از آن وارهند. (...) در نبرد میان دو نظام، میان این دو ایده، به ذهن ما خطور نمی‌کند که خود را تماشاگر یا مبدع راه سومی جا بزیم. به افراط در پی بدعتگذاری بودن دغدغه‌ای ادبی و آشوبگراست (۴).»

۱. با تشکر از «هلن رو» که این حکایت را از دوران اقامت خود در «چیپاس» گزارش کرده است.

۲. «ادواردو گودیناس»، «لزوم گسستن از یک «استعمارگری مهربانانه»»، ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۵، www.rebellion.org.

۳. «خوزه کارلوس ماریاتگوئی»، هفت گفتار در برداشت از واقعیت پرو، انتشارات ماسپرو، پاریس ۱۹۶۸ (انتشار نخستین ۱۹۲۸).

۴. به نقل از «مایکل لووی»، مارکسیسم در آمریکای لاتین، گلچین، انتشارات ماسپرو، ۱۹۸۰.
